۳۸. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۱۱/۰۱)

۳۸. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۱۱/۰۱) سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۱) - شنبه، ۰۱ بهمن ماه ۱۴۰۱ موضوع : دور هرمنوتیک و نقش قرینه داخلی در فهم روایت سماعه

- پیش‌گفتار(چکیده)
- لزوم توجه به قرینه متصله در فهم روایت سماعه
- دور هرمنوتیک و کارکرد قرائن داخلی در استظهار
- کارکرد قرینه داخلی «هلک الناس» در فهم روایت سماعه
- نقش یکسان قرائن صدر و ذیل کلام در فهم مراد
- بررسی احتمالی دیگر در مراد از «هلک الناس»
- نقش مقاصد حاکم بر ذهن متکلم و تناسب حکم و موضوع در شناخت مراد
- ضرورت تدوین مبادی ظهور و استظهار در اصول

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
دور هرمنوتیک و نقش قرینه داخلی در فهم روایت سماعه

موضوعات فرعی:
کارکرد قرائن داخلی در استظهار
کارکرد قرینه داخلی «هلک الناس» در فهم روایت سماعه
نقش یکسان قرائن صدر و ذیل کلام در فهم مراد
نقش مقاصد حاکم بر ذهن متکلم و تناسب حکم و موضوع در شناخت مراد
ضرورت تدوین مبادی استظهار در علم اصول

لزوم توجه به قرینه متصله در فهم روایت سماعه

در باب پنجم از روایت بشیر نبال صحبت کردیم. روایت بعدی هم روایت سماعه بود. در جلسه قبل هم از روایت هشام بحث کردیم[1].

من میخواستم این چهار فصل از روایات با بهصورت مروری عرض کنم. عرض کردم که این چهار فصل را همه حاضر الذهن باشید و بعد آنها را مرور کنیم. اینکه روی فقه الحدیث و وجوه روایات کار شود، خیلی نافع است. یعنی گاهی یک روایت که آدم بحث میکند، کلیدی برای صدها موضع دیگر میشود. با رعایت ترتیب روایت در این جلسه میخواهم فهرستوار مطالبی را بگویم. شما هم روی آنها تأمل کنید. شاید جمعبندی خوبی برای آیندهٔ باشد. انشاءالله!

> 8:47

روایت چهارم در باب پنجم ابواب وجوب صوم بعد از روایت بشیر نبال، روایت سماعه بود. قبلاً از این روایت بحث کردیم ولی چون از این حدیث شریف استظهارهای متفاوتی شده بود، خلاصهای از آن را عرض میکنیم. این نکته خیلی مهم است؛ من یک قاعده کلی گفتم؛ این بود که ما روایات متعددی که داریم را دستهبندی کنیم به روایاتی که در آنها قرینه متصله داریم؛ روایاتی که در آنها قرینه متصله داریم، در استظهار و شارحیت برای موارد دیگر که میخواهند قرینه منفصله شوند، اقوی هستند. یکی از روایاتی که قرینه متصله داخلیه داشت، همین روایت سماعه بود. آن چه که از من طلبه باید در ذهن شما بماند را بهصورت خطکشی میگویم. من در مباحثه خط کشیدن زیر یک کلمه را زیاد عرض کردم. یعنی میخواهم زیر یک کلمه خط بکشیم و از آنها شروع کنیم. از آن جا استظهار و بحث را آغاز کنیم. در روایت سماعه هم همینطور است. میخواهم زیر یک کلمه خط بکشم و از آن جا استظهار از این حدیث شریف آغاز شود.

---

[1] روز چهارشنبه یکی از آقایان به من برگهای دادند و برخی از نکات را یادداشت کردم و آنها را بهصورت اشاره عرض میکنم. در حدیث هشام در صدر روایت حضرت تعبیری کردند «من صام علی انه من شهر رمضان بغیر رؤیة قضاه». ببینید وقتی بخواهیم عبارات دقیقی به کار ببریم، احتمال اینکه «یعنی» را امام به کار برده باشند، قوی نبود. ولی فرق داشت. من عرض کردم محتوا را از باب تحصیل الحجه میپذیریم. پس وقتی ما محتوای «یعنی» را از باب تحصیل الحجه میپذیریم، با این تفاوت دارد که بگوییم حضرت فرمود. دو باب است. این دلیل لفظی میشود. اما آن ولو یک واسطهای میخورد ولی فرق میکند. لذا اینکه فرمودید، حضرت میفرمایند، این خیلی مسلم نیست. در ادامه حجت مفهوم را از باب مطابقت مطرح کردید. درحالیکه حجت مفهوم ربطی به آن ندارد، ظاهراً مالک مفهوم باشد. مثلاً منطوق را «صوم یوم الشک» گرفتهاید که قضایش واجب نیست. درحالیکه عدم وجوب قضاء، جزء منطوق نیست. لازمه کار است. من اینها را یادداشت کردهام. مورد دیگری که اشاره داشتید، مفهوم لقب است. فرمودید

در صدر روایت که حضرت فرمودند، مفهوم لقب است. ببینید عبارت این بود: «من صامه علی انه من شهر رمضان بغیر رؤیة قضاه». منظور شما از مفهوم لقب کدام یک از اینها است؟

شاگرد: علی انه من شهر رمضان.

استاد: لقب این بود که موصوف مذکور نباشد. درحالیکه «علی انه» مفهوم لقب نیست. مهمتر اینکه «من» در «من صامه» چیست؟ «من» شرطیه است. وقتی شرطیه است مفهومش چه میشود؟

شاگرد: مفهوم شرط «من لم یصم» است. نه «من صام بغیر نیة رمضان». من این را مفهوم لقب گرفتم.

استاد: این یکی از مصادیق مفهوم «من لم یصم» است. من لم یصم علی انه من شهر رمضان، مصادیقی دارد. یکی از آنها این است.

شاگرد: اگر بهصورت «من صام بغیر نیة رمضان» مفهومگیری کردیم، این چه مفهومی است؟ مفهوم وصف است؟

استاد: اگر میخواهید دقیق شوید، اینطور بگویید: مفهوم موافق داریم و مفهوم مخالف داریم. بحث ما در مفهوم موافق آن نیست. در مفهوم مخالف دقیقاً باید نقطهای که میخواهید مخالفش کنید را ببینید. عینی برعکس کنید. مثبت را منفی کنید و منفی را مثبت کنید. باید این را روشن کنید.

شاگرد: اگر بهصورت «من صام بغیر نیة رمضان» مفهومگیری کنیم، چه مفهومی است؟

استاد: مفهوم آن نیست. باید بگویید کجا است.

شاگرد: دراینصورت صدر و ذیل تعارض ندارند.

استاد: شما تنها مفهوم رمضان را گرفتهاید. درحالیکه مفهوم شرط را که نمیتوانید در کنید. جمله شرطیه است که مصادیقی دارد. من صام علی انه من شهر رمضان قضاه، یعنی من لم یصم علی انه من شهر رمضان لم یقضه. مصادیقی دارد که یکی از آنها «صام علی انه من شعبان» است. یکی این است که «صام علی أنه ان کان من شعبان و ان کان من رمضان». منظور از مصادیق مفهوم اینها بود.

دور هرمنوتیک و کارکرد قرائن داخلی در استظهار

ببینید فهم ذهنی ما در قرائن، دور هرمنوتیک است. وقتی جمله‌ای را می‌شنوید، ذهن شما شروع می‌کند صدر و ذیل و دقائق آن را بررسی می‌کند و با تجمیع قرائن، مراد متکلم و مقصود او از جمله را کشف می‌کند. در اینکه قرینه، کجا قرینیت دارد، بحث‌های خوب اصولی مطرح است. مثال معروف این است: «رأیت أسدا یرمی». شما می‌گویید «یرمی» قرینه صارفه است. چرا صارفه است؟ می‌گویید «اسد» به‌معنای حیوان مفترس است ولی «یرمی» به‌معنای تیر انداختن است. شیر که تیر نمی‌اندازد. پس می‌فهمیم که اسد به‌معنای رجل شجاع است. «یرمی» به‌عنوان قرینه، ذو القرینه خودش را که استعمال اسد در حیوان مفترس است، از آن صرف می‌دهد. در اینجا اگر کسی بگوید چرا «یرمی» قرینه باشد؟! بلکه «اسد» قرینه باشد! «اسد» قرینه باشد و «یرمی» ذو القرینه باشد. چطور «اسد» قرینه باشد؟ می‌گوییم وقتی می‌دانیم که شیر نمی‌تواند تیر بیندازد، معلوم می‌شود شیر بیشه‌ای قصد شخصی را کرده است. «رایت اسدا یرمی زیدا»؛ «یرمی» یعنی «یقصده». چرا «رمی» را به‌معنای مجازی نمی‌گیرید؟! خب این قرینه بر آن است! «رایت اسدا یرمی»، «یرمی» یعنی تیر می‌اندازد، ولی چون شیر تیر نمی‌اندازد، به‌معنای «رایت اسدا یقصد» است. از کجا می‌گویید که این جلوتر است؟ به‌خاطر اینکه صدر مقدم بر ذیل است. اول می‌گوید «رایت اسدا»، پس اسد جا گرفت و شیر دیده است. صدری که مقدم بر آن است برای ذیل قرینه می‌شود، لذا «یرمی» به‌معنای «یقصد» است. من این را با آب و تاب می‌گویم، شما این حرف را از من می‌پذیرید؟

شاگرد: یک مقدار دیگر بگویید می‌پذیریم!

استاد: این فرمایش ایشان دال بر این است که مطلب سنگین است. قضیه نیت در فضای استظهار، کار آسانی نیست. به این دور هرمنوتیک می‌گوییم. دور به این معنا است که وقتی در ابتدا لفظ «اسد» را شنیدید، به ذهن شما شیر می‌آید. ولی وقتی به «یرمی» رسیدید، برمی‌گردید. یعنی فهم این متوقف بر آن است و فهم آن متوقف بر این است. لذا چه کار کنیم؟ خب وقتی فهم مقصود از «اسد» متوقف بر «یرمی» است و فهم مقصود بر «اسد» بر «یرمی» متوقف است، در اینجا چه چیزهای دیگری دخالت می‌کند؟ در اینجا ده‌ها امر دیگر دخالت می‌کند که یکی از آن‌ها تعارف است. لذا در مطول می‌گفتند مجازات، وضع نوعی می‌خواهد. وضع نوعی به این معنا است. یک جور تعارف است که در استعمالات عرفی، ذهن سراغ آن‌ها می‌رود. بنابراین در «رایت اسدا یرمی» باید زیر کلمه «یرمی» خط بکشیم که قرینه بر مقصود متکلم است؟ که دراین‌صورت واقعاً مقصود عوض می‌شود. واقعاً شیر دیدی که قاصد دریدن زید است؟ ای شما رجل شجاع دیدی؟ این‌ها دو مفاد است که کاملاً با هم متفاوت هستند. زیر کدام خط بکشیم؟ اگر زیر «یرمی» خط بکشیم، قرینه می‌شود که «اسد» را با آن معنا کنیم. اگر تیر انداختن را نگاه کنیم، اسد، رجل شجاع می‌شود. اینکه از کجا شروع کنیم، نقطه مهمی است. نقطه شروع اینکه استظهار را از آن جا آغاز کنیم.

کارکرد قرینه داخلی «هلک الناس» در فهم روایت سماعه

14:26

در روایت سماعه کلمه‌ای که می‌خواهم زیر آن خط بکشم و قرینه قرار بدهم و روی آن تأکید کنم که سرنوشت استظهار از روایت به آن برمی‌گردد، کلمه «هالک» است. در روایت سماعه کلمه «هلک» بسیار مهم است. استظهارات اجلّاء علماء از شیخ انصاری، حاج آقا رضا و مرحوم حکیم به‌گونه‌ای بود که گویا کلمه «هلک» را نادیده گرفته‌اند. ما زیر کلمه خط می‌کشیم و آن را پررنگ می‌کنیم. مثل اینکه گفتیم «یرمی» را چه کار کنیم. خب مفاد حدیث چه بود؟ سماعه می‌گوید که خدمت امام صادق علیه‌السلام عرض کردم:

> **عن سماعة قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: رجل صام يوما و الا يدري أ من شهر رمضان، وه أو من غيره فجاء قوم فشهدوا أنه كان من شهر رمضان، فقال بعض الناس عندنا لا يعتد به فقال: بلى فقلت: إنهم قالوا: صمت وأنت لا تدري أمن شهر رمضان هذا م من غيره؟ فقال: بلى فاعتد به فإنما وه شئ وفقك الله له، إنما يصام يوم الشك من شعبان، و الا يصومه من شهر رمضان لأنه قد نهي أن ينفرد الانسان بالصيام في يوم الشك، وإنما ينوي من الليلة أنه يصوم من شعبان، فإن كان من شهر رمضان أجزأ عنه بتفضل الله وبما قد وسع علی عباده، ولولا ذلك لهلك الناس**[1]

«رجل صام يوما و الا يدري أمن شهر رمضان، وه أو من غيره فجاء قوم فشهدوا أنه كان من شهر رمضان»؛ روزه را گرفت و معلوم هم شد که ماه مبارک بوده. بعد خودش می‌گوید: **«فقال بعض الناس عندنا لا يعتد به»؛** با اینکه روزه را گرفته‌ای اما چون نمی‌دانستی فایده‌ای ندارد.

«فقال: بلى»؛ چرا لایتعد به؟! از ابن عباس معروف است که گفت «انهم لو قالوا نعم، لکفروا». این حرف از ابن عباس معروف است. «الست بربکم؟ قالوا نعم»! می‌گوید اگر «نعم» گفته بودند کافر می‌شدند. «بلی» یعنی چه؟ یعنی وقتی یک جمله منفی می‌آید «بلی» آن را مثبت می‌کند. «الست بربکم؟ بلی»؛ یعنی هستی. نه اینکه نیستی. اگر «نعم» می‌گفتند کافر می‌شدند. در اینجا هم در جواب «لایتعد به»، می‌فرمایند «بلی».

شاگرد: حضرت در جواب استفهام انکاری می‌خواهند بگویند آن چیزی که آنها می‌گویند اشتباه است.

استاد: یعنی «یعتد به».

«فقلت»؛ آنها دلیل دارند، **«إنهم قالوا: صمت وأنت لا تدري أمن شهر رمضان هذا أم من غيره؟»؛** خب حال حضرت شروع می‌کنند در سه-چهار سطر روایت به استدلال آنها جواب بدهند. این جواب حضرت، جواب حرف آنهاست. آنها یک حرفی زده‌اند که حضرت می‌خواهند جواب بدهند. این قرینه بسیار مهمی است که قبلاً هم عرض کرده بودم. خب حال چه طور شد که اجلاً آمدند و تفضل را به این صورت معنا کردند؟ **«قال: بلى فاعتد به»؛** به آن اعتناء بکن.

«فإنما هو شيء وفقك الله له، إنما يصام يوم الشك من شعبان، ولا يصوم من شهر رمضان لأنه قد نهي أن ينفرد الانسان بالصيام في يوم الشك»؛ خب حال چه کار کند؟ « **وإنما ينوي من الليلة أنه يصوم من شعبان، فإن كان من شهر رمضان أجزأ عنه بتفضل الله وبما قد وسع على عباده، ولولا ذلك لهلك الناس**»؛ در عرض امروزم می‌خواهم زیر کلمه «هلک» خط بکشم. این کلمه را حضرت فرمودند. حضرت فرمودند نهی شده که انسان منفرد باشد. آنها هم گفتند چون جاهل هستی فایده ندارد و قضا کن.

شاگرد: منهیٌ‌عنه در اینجا چیست؟

استاد: از «ان ینفرد الانسان بالصیام». یعنی بگوید من امروز می‌خواهم روزه ماه مبارک را بگیرم. «اصوم انه من شهر رمضان».

شاگرد: یعنی بقیه مردم به نیت رمضان نگرفته‌اند و من دارم می‌گیرم.

استاد: بله، یعنی من الآن داخل در شهر مبارک هستم.

شاگرد: اگر عد کثیری اشتباهاً همین کار را بکنند، انفراد نمی‌شود؟

استاد: فعلاً کلام حدیث این نیست که عده‌ای بگیرند یا نگیرند.

شاگرد: اگر عده‌ای با هم به نیت رمضان بگیرند، انفراد در اینجا صدق نمی‌کند؟ در اینجا چون منفرد نیستند آن نهی شامل اینجا نمی‌شود؟

استاد: جمع کثیری هستند که مستند به حجت هستند. ظاهر این روایت آنها را نمی‌گیرد. چون به‌خاطر حجتی همه با هم می‌گیرند. میقاتیت محفوظ است، تعظیم شعائر محفوظ است، شروع ماه مبارک در بلاد مسلمین و نزد صغیر و کبیر محفوظ است. البته فرض گرفتیم «علی انه من رمضان» روزه گرفته. اما یک وقتی است که می‌گوییم نه، می‌دانند که یوم الشک است. اما با اینکه یوم الشک است، علی انه من رمضان، نیت می‌کنند. این با آن خیلی تفاوت می‌کند. در آن جا می‌گوییم شارع اجازه نداده که شما با فرض یوم الشک روزه بگیرید.

شاگرد: پس چیزی که در اینجا نهی شده، این است که چون یوم الشک است، بقیه مردم نیت رمضان نمی‌کنند اما من نیت رمضان می‌کنم. در اینجا است که من منفرد شده‌ام.

استاد: بله، با اینکه مشکوک است و شارع هم میخ آن را کوبیده که من روزه یوم الشک را بر شما واجب نکرده‌ام، با همه اینها منفرد می‌شود. خب این برای بخش اول حدیث که حضرت توضیح دادند.

«لهلک الناس» چه می‌شود؟ ببینید کسی که در یوم الشک روزه گرفته و حضرت فرمودند «اعتد به»، چند فرض دارد؟ یکی این است که روزه نگرفته، خب وقتی بعداً معلوم شد باید بعداً قضا کند. فرض دیگر اینکه روزه گرفته اما علی انه من شهر رمضان، این فرض هم طبق ادله، بیرون از این روایت و طبق نظر مشهور باطل است.

شاگرد: چه فروضی را مطرح می‌کنید؟

استاد: می‌خواهم ببینم چند صورت دارید که «هلک» را بر آن منطبق کنید. مقصود من این است.

شاگرد: یعنی «لولا ذلک» را توضیح می‌دهید؟

استاد: بله، اگر به این صورت نبود، مردم هلاک می‌شدند. به گمانم این «هلک» در استظهار از کل حدیث خیلی مهم است. ببینید آمدید و روزه نگرفتید و بعد هم معلوم شد ماه مبارک بوده، خب باید قضا کنید. روزه گرفتید اما با اینکه شک بود، علی انه من شهر رمضان روزه گرفتید، باز می‌گویید قضا کن. طبق نظر مشهور این را می‌گویید. در این دو هلاکت هست یا نیست؟ هلاکت نیست. لذا روزه می‌گیرد. اگر روزه نگرفته‌اید، قضا می‌کنید. اگر هم علی انه من شهر رمضان روزه گرفته‌اید، آن را هم قضا می‌کنید. مشهور اینچنین می‌گفت. حال روی فرضی می‌آیید که حضرت به او یاد داده بودند. حضرت می‌فرمایند تو بیا و من یادت می‌دهم. «اعتد به» به این صورت است؛ وقتی سوم الشک رسید چه کار بکن؟ «انما ینوی من اللیلة انه یصوم من شعبان»؛ نیت ماه شعبان بکن. «فان کان من شهر رمضان»؛ اگر بعداً معلوم شد که از ماه مبارک است، «اجزأ عنه»؛ مجزی می‌شود. به چه چیزی مجزی می‌شود؟ خوب تصور کنید؛ سوم الشک را به نیت شعبان گرفته است، حال معلوم شد که ماه مبارک بوده، یعنی ما قصد لم یقع و ما وقع لم یقصد. الآن به این صورت است، ولی حضرت می‌فرمایند که مجزی است. چرا؟ «لتفضل الله و بما قد وسع علی عباده، ولولا ذلک»؛ یعنی اگر روزهای که به نیت ماه شعبان گرفته، مجزی نباشد و فضل خدا نباشد، مردم هلاک می‌شوند. چرا؟ به نیت ماه شعبان روزه گرفته اما بگویید این روزه را قضا کن، هلاک نمی‌شود؟!

> 23:56

شاگرد: یک روز روزه بگیرد که هلاک نمی‌شود.

استاد: من هم می‌خواهم همین را بگویم.

شاگرد: شاید بخواهند بگویند که خداوند در همه جا «وسع علی عباده» دارد.

استاد: من هم همین را می‌گویم. اگر بگویندای کسی که سیام ماه شعبان را به نیت ماه شعبان گرفتی، چون به نیت شعبان روزه گرفته‌ای قضا کن، دراینصورت مردم هلاک می‌شوند. کجا هلاک می‌شوند؟! مگر در یک روز قضا کردن روزه هلاکت مردم هست؟! نیست. من می‌خواهم همین را بگویم. می‌خواهم بگویم از «لولا ذلک لهلک الناس» معلوم می‌شود اینطور نیست که بگویید چون به نیت ماه شعبان روزه گرفته‌ای و باید آن را قضا کنی، مردم هلاک می‌شوند. هلک الناس یک چیز وسیعتر و عظیمتری است. خب «لهلک الناس» به کجا مربوط می‌شود؟ «لهلک الناس» جواب اشکال آنها است. وقتی حضرت شروع کردند توضیح بدهند، در سه-چهار سطر داشتند اشکال آنها را جواب می‌دادند. وقتی به اشکال آنها نگاه کنید، «لهلک الناس» خیلی زیبا معنا می‌شود.

آنها چه گفتند که «لهلک الناس» به آن می‌خورد؟ من اینکه به اجزاء و تفضلی که نزدیک آن است، بخورد، آنها گفتند «صمت و انت لاتدری»؛ تو روزهای گرفته‌ای که خبر نداشتی ماه مبارک است. حضرت فرمودند اگر قرار باشد که اتیان و امتثالها منوط به «انت تعلم» باشد، «لهلک الناس». این خیلی خوب است. چقدر موارد هست که اگر مشروط به «انت تعلم» باشد، سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. پس ما از کلمه «لهلک الناس» شروع می‌کنیم و از تناسب حکم و موضوع می‌فهمیم اینکه به کسی که روزه سیام شعبان را گرفته، بگویند آن را قضا کن، با «هلک الناس» تناسب ندارد. اگر به او بگویند که روزه را قضا کن، مردم هلاک می‌شوند! چون این تناسب نیست،

اگر در عبارت مرحوم شیخ، مرحوم حکیم و حاج آقا رضا نگاه کنید، هیچکدام روی این «هلک» تأکید نشده بود. فقط در عبارت صاحب حدائق بود که ایشان «هلک» را معنا کرده بودند، لذا استدلالشان هم تفاوت داشت. این عرض من راجع به این روایت بود.

---

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية؛ ج ۷ ص ۱۳

نقش یکسان قرائن صدر و ذیل کلام در فهم مراد

هر وقت در نظرتان روایت سماعه آمد، اگر خواستید از مباحثه ما یادی بکنید، ذهن شریفتان اول زیر کلمه «هلک» خط بکشد. ما باید «هلک» را پررنگ کنیم؛ آخر و ذیل فرمایش حضرت است که صدر روایت را توضیح می‌دهد. اما اینکه بگوییم از حیث قرینیت، صدر بر ذیل اقدم است، اینطور نیست. چرا؟ صدر و ذیل کلام ارتباطشان با مقصود متکلم مثل ارتباط قاعده مخروط با رأس مخروط است، اما قاعده مخروطی که متصرم است. تفاوت مخروط ریاضی با مخروط زمانی این است: مخروط ریاضی چون قارّ است، قاعده‌اش تمامً موجود است و رأس آن هم بر آن احاطه دارد. اما متکلم وقتی می‌خواهد حرف بزند، قبل از اینکه به حرف زدن شروع کند، یک مقصود دارد که می‌خواهد بگوید. اما در بستر زمان چراهای ندارد که متصرمًا کلمات را ردیف کند. کسی که می‌خواهد بگوید رجل شجاع را دید، یک مقصود بیشتر ندارد؛ می‌خواهد بگوید که رجل شجاع را دید. اما وقتی می‌خواهد بگوید نمی‌تواند همه کلمات را با هم ایجاد کند؛ مثل قاعده کمّ قارّ مخروط ریاضی. یک مقصود دارد که رأس مخروط مقصود او است. کلامی که ادا می‌کند یک مینویسد متدرج است؛ قهرًا اول و آخر دارد.

خب در اینجا باید چه کار کنیم؟ در اینجا باید رأس مخروط را کشف کنیم که نسبت رأس مخروط با صدر کلام و ذیل کلام، در زمان برابر است. همینطور که در مخروط ریاضی نسبت رأس مخروط با همه جوانب محیط ِقاعده، نسبتی برابر است، مقصود متکلم هم در کلامی که القاء کرد، نسبت به همه اجزاء کلام، برابر است. لذا اگر شما از ذیل کلام برای صدر قرینه بیاورید، هیچ تفاوتی ندارد با اینکه از صدر کلام برای ذیل قرینه بیاورید. باید شما ملاحظه اظهریت و قرینیت را بکنید که کدام یک از اینها می‌تواند قرینه باشد. این عرض من است. «لهلک الناس» که آخر کلام بود قرینه بر چه چیزی است؟ قرینه است برای پررنگ کردن اینکه امام علیه‌السلام در این چند سطر اشکال آنها را دفع کرده‌اند و پایان سخن حضرت، سنگ اخیر و حجر اخیر و سنگ بناء اخیر برای جواب آنها است. آنها می‌گویند «صمت و انت لاتدری»، حضرت با توضیحاتی که دادند، فرمودند اگر حرف آنها باشد که «لهلک الناس». یعنی آخرین جزء علت تامه جواب آنها است.

بررسی احتمالی دیگر درمراد از «هلک الناس»

شاگرد: با این بیانی که داشتید «هلک» نقطه اساسی میشود. اما اگر این عبارت را به‌گونه‌ای معنا کنیم که با مبنای همه جور در بیاید، چه؟ در ذهن آن‌ها به این صورت بود که در همه واجبات باید علم پیدا کنیم، اگر کسی به این صورت بگوید که این در همه واجبات نیست، بلکه در فرائض است که «لاتؤدی بالشک» هستند. حتی ممکن است علم را در خصوص صوم مطرح کنیم، به‌خاطر روایاتی که وجود داشته. یعنی به‌گونه‌ای باشد که عمومیت از بین برود و «لهلک الناس» اشاره به این نباشد. حضرت می‌فرمایند این اجزاء را به تفضل خدا انجام داد و بر عباد توسع دارد که اگر اصل این توسع نباشد، «لهلک الناس». یعنی کلامی باشد که خصوصاً ناظر به صدر نباشد.

استاد: با این فرمایشی که داشتید قرینه‌ای برای کلام من هم اضافه شد و آن «وسع الله» است. وقتی به کسی می‌گویند اگر می‌خواهی سیام ماه شعبان را روزه بگیری، من‌فرد به صوم نباش، چون یوم الشک است و بر تو واجب نیست، نیت ماه شعبان بکن، اگر ماه مبارک بود مجزی است. در اینجا وقتی می‌گویند به نیت شعبان بگیر، چه توسعه‌ای هست؟ نگفته‌اند که روزه بگیر؛ اگر حکم لزومی بود که خدای متعال می‌خواست ضیق را برداره، می‌گفتیم «وسّع»؛ توسعه مقابل تضییق بود. اما در اینجا که ضیقی ندارید. بلکه امر مستحبی است. «قد وسّع الله علیه» به چه معنا می‌شود؟! با این توضیحی که شما دادید به چه معنا است؟

شاگرد: یعنی اگر ماه رمضان شد خداوند همین را قبول می‌کند و قضا نمی‌خواهد.

استاد: اینکه توسعه نشد. این تفضل محض شد. تفضل به نحوی شد که مرحوم شیخ گفتند.

شاگرد: توسعه به این صورت شد که در اینجا حتماً لازم نیست نیت ماه رمضان بکنید، بلکه روزه همین شعبان را بگیر که اگر ماه رمضان شد قبول می‌شود.

استاد: ببینید باز به این برمی‌گردد که نیت ماه رمضان کنید. این خودش یک صغری است؟ یا باز مربوط به کبرای «لهلک الناس» می‌شود؟ یعنی خود «لهلک الناس» می‌گوید این توسعه، توسعه در کجایی است که اگر نباشد، تضییق است. خب اگر آن‌آن گفتیم که تو روزه بگیر، بعد اگر معلوم شد که ماه مبارک بود، بگوییم تو که روزه را به نیت شعبان گرفتی، حالا اعاده کن. در اینجا «لم یوسّع علیه و ضیّق علیه»؟!

شاگرد: بله، از یک حیث توسعی نداده است. یعنی گفته اگر به نیت ماه شعبان بگیری ولی ماه رمضان بود، قبول نیست. از این حیث ضیق شده است.

استاد: توسعه‌ای باید باشد که بگوید این کار برای تو ضیق است، نیست. چون روزه شعبان مستحبی است که می‌تواند بگیرد و نگیرد. چه ضیقی بر او بود؟

شاگرد۲: اگر روزه گرفته و لازمه‌اش این است که قضا کند، این ضیق است.

استاد: این تفضل است. درست است. مرحوم شیخ هم به این خاطر روی «وسّع» و «هلک» سان ندادند. عبارت شیخ را نگاه کنید. طبق بیان شما تفضل خوب است. خدا می‌گوید مستحب را گرفتی، تفضلاً منّی از تو قبول می‌کنم. این خیلی خوب است، لذا است که مرحوم شیخ تفضل را خیلی پررنگ کردند. من عرض می‌کنم که هالکت را پررنگ کنید؛ اگر به نیت رمضان روزه گرفت، خدا می‌فرمایی که باید قضا کنی و هلک الناس هم نیست. اما اگر به نیت شعبان گرفتی، هلک الناس؟! مردم هالک می‌شوند اگر بگوید یک زور را قضا کن! کجا هالک است؟! بعد هم اگر به نیت شعبان گرفتی، تفضل خدا شامل حال تو است و خدا بر تو توسعه داده است. در کار مستحبی که توسعه‌ای نیست. توسعه مقابل تضییق است. البته من روی توسعه تأکید نکردم، شما که فرمودید می‌گویم توسعه، ممده جمله «لهلک» است. وقتی توسعه قبل از «هلک» می‌آید، شما «هلک» را با مناسبت «توسعه» معنا می‌کنید. اگر این «توسعه» نبود، «لهلک». نه اینکه بگویید اجزاء که شد، حالا «هلک» را معنا کنید. لم یضیق علیه؛ یعنی قال اللّه أجزأ عنک صوم شهر شعبان. ولولا ذلک لهلک الناس. یعنی باید توسعه‌ای باشد که تضییق مقابلش، تناسب با هالکت ناس داشته باشد.

> 35:01

شاگرد: مقصود من این است که توسعه در «لولا ذلک لهلک الناس»، توسعه در کل شریعت است. یعنی ممکن است شما توسعه در خصوص صوم را نگاه کنید و ببینید اگر این به تنهایی نباشد، هالکتی نیست. اما عرض من این است که این از موارد اصل توسعه است که اگر اصل توسعه شارع نباشد، هالکت می‌آید.

استاد: من این را می‌گویم.

شاگرد: اگر این را می‌فرمایی عرض من این می‌شود که نمی‌توان نتیجه گرفت. چون به‌خاطر مفاسدش نمی‌توانی به نیت رمضان بگیری. اما به نیت شعبان بگیر و یا حتی به نیت احتیاط بگیری، به‌عنوان ماه رمضان حساب می‌کنم.

استاد: به‌عنوان فردی از کبری است. یعنی اگر معلوم شد که ماه مبارک بوده، از این باب که در اینجا هم یک فردی از کبرای کلی شریعت است؛ کبرای «لهلک الناس و صمت و انت لاتدری».

شاگرد: شما در خصوص صوم رفتید.

استاد: اشکال آن‌ها این بود که در روایت هست «صمت و انت لاتدری»، یعنی «یلزم علیک أن تاتی بالواجبات و انت تعلم».

شاگرد: من می‌گویم چرا واجبات را می‌فرمایی. من می‌گویم فقط صوم. در واجبات که می‌فرمایی کلام شما کاملاً سر می‌رسد. من می‌گویم آن‌ها دارند خصوص صوم را می‌گویند.

استاد: در خصوص صوم هم ذهن باز از «لهلک الناس» دور می‌رود.

شاگرد: من همین‌جا را می‌گویم، وقتی خصوص صوم شد امام به این صورت جواب دادند که این از باب تفضل و وسعتی است که خدا داده، یعنی اگر اصل طبیعت توسعه نبود، لهلک الناس. نه اینکه بگویم توسعه نبود و مصداق آن را در اینجا برگردم و بگویم اینکه «لهلک» نیست.

استاد: یعنی تخصیص مورد است؟

شاگرد: تخصیص مورد نیست.

استاد: در صوم که هلاکت نیست. همین را عرض میکنم. وقتی کسی «علی انه من شعبان» روزه گرفته، همانطور که در چند روایت بود شارع بگوید «قضاه». این مورد نزد عرف عام «هلک الناس» هست یا نیست؟

شاگرد: «هلک» را نباید به این صورت معنا کنیم. مثلاً فرض کنید شخصی است که نسبت به عبدیش این رفتار را دارد که به آنها سختگیری نمیکند. بعد یک نفر کاری را انجام نمیدهد و مولی با تسامح از او میگذرد. میگویند بهخاطر این توسعهای است که مولی به شما داده است، اگر این توسعه نبود، این بخشش را نداشت. البته نه خصوص توسعهای که در مورد این داشت، بلکه اگر مشی و روندی که او در توسعه دارد، نبود، بخششی نداشت. یعنی حضرت در جواب آنها که خصوص صوم را میگویند، جوابی میدهند که توسعه از جانب خدا است، که اگر توسعه در کل شریعت نبود، لهلک الناس.

شاگرد۲: توسعه شامل نیت در صوم هم میشود یا نمیشود؟

شاگرد: اینجا حتماً از موارد توسعه است، اما «لهلک» در خصوص این نیست. لذا نکته بودن «لهلک» سر نمیرسد.

شاگرد۲: ایشان میخواهد از کلیت وجود آن توسعه و تطبیقش بر مصادق اینجا استفاده کنند. لهلک را بهعنوان قانون کلی استفاده کردند.

شاگرد: مقصود من این است که دراینصورت «لهلک» به این صورت نیست که زیرش خط بکشیم. چون به اصل توسعه در شریعت خورد.

شاگرد۲: توسعه در شریعت است که بر این مورد هم تطبیق میکند. وقتی هم بر این مورد تطبیق کرد کار تمام است. یعنی اصل قضیه این بود که از آن جا میخواهیم به اینجا برسیم.

شاگرد۳: به ذهن من میرسد که امام علیهالسلام این را در جواب آنها میگویند. آنها میگفتند «صمت و انت لاتدری»، یعنی در ارتکاز آنها این بود که علم به امتثال، شرط صحت و اجزاء است. چون امام این «لهلک» را در جواب آنها میگویند به این معنا میشود که اینطور نیست که علم به امتثال شرط باشد.

استاد: و وقتی هم علم شرط نبود، تفضلش، تفضل در بدلیت نیست. تفضل در این است که اصل امتثال منوط به علم نبود.

شاگرد: من بدلیت را نگفتم.

استاد: شما گفتید که میخواهید جامع قول مرحوم شیخ را بگویید.

شاگرد: من حرف مرحوم شیخ را عرض نکردم. در اینکه اینها داعی به داعی باشد موافق هستم. اما در اینکه فرمودید زیر «هلک» خط بکشیم، موافق نیستم. یعنی میتواند «لهلک» طوری معنا شود که مستقیماً به آن حرفی که اینها میزنند، مربوط نشود.

شاگرد۲: شاید بتوان به این صورت جمع کرد که امام در ذیل میفرمایند این توضیح در اصل شریعت هست، به قرینه دلیل آنها میفهمیم یکی از مصادیق توسعه در شریعت این است که علم به امتثال شرط نیست. هم حرف ایشان درست است که امام کلی میگویند و هم فرمایش شما

درست است که در جواب آنها گفتند که علم به امتثال شرط نیست.

استاد: بله، ببینید ایشان می‌گویند «هلک» را به صوم زن و بعد شانتاژ کنی و بگویی وقتی شارع به یک نفر می‌گوید چون به نیت شعبان گرفتی قضا کن، هلک الناس! می‌گویند «هلک الناس» یعنی بناء اصل شریعت بر توسعه است. لولا توسعه در اصل شریعت، «هلک الناس». خب نه اینکه در همین مورد توسعه خاص ما هم هلک باشد، بلکه «هلک» رمز و مالک اصل توسعه در شرع است و وقتی توسعه در شرع آمد همه جا را می‌گیرد. ولو برخی از مواردش هم «هلک الناس» نباشد.

ببینید عرض من این است که درست است که حضرت شرع را می‌گویند، اما چرا من گفتم که «هلک» را پررنگ کنید؟ برای اینکه استظهار مرحوم شیخ از تفضل جلو نیاید. جلوتر عرض کردم که خود مرحوم شیخ اینها را دو تا کردند. قریه منفصله کردند و فرمودند معارض است. و حال آنکه همان جا عرض کردم، همه اینها در یک روایت آمده است. قبلاً اینها را عرض کردم. قطع نظر از حرف‌هایی که بود، پررنگ شدن هالکت برای چیست؟ عرض من این است که مرحوم شیخ تفضل را به اجزاء معنا کردند؛ فرمودند قاعده این است که مجزی نیست. چرا؟ ماه شعبان گرفته است. خدای متعال نیت ماه شعبان را بدل مأمورٌبه گرفته است. صریحاً گفتند که اصالاً مأمورٌبه را انجام نداده است. بعد گفتند بدل از آن را تفضلا قبول کرده است. اگر تفضل را به این صورت معنا کنیم و جلو برویم، منظور من روشن می‌شود. حالا «هلک» را پررنگ کنید. تفضل را می‌توان به پررنگ کردن «هلک» معنا کرد ای نه؟

> 43:36

خالصه مبنای شریعت، بر هالکت هست ای نیست؟ اگر حضرت می‌خواستند با تعلیل به هالکت مبنای شرع را قرار بدهند، جواب به آنها نمی‌شد. آنها گفتند «انت لاتدری» و لذا اعاده کن. حضرت گفتند بناء شریعت بر سهولت است. خب مانعی ندارد که چون یک روز قضا کردن روزه که هالک الناس نیست، پس آن را اعاده بکند. آن چه که منظور من است این است که وقتی هالکت را پررنگ می‌کنید، تفضل چه تفضلی می‌شود؟ تفضل مربوط به توسعه می‌شود. تفضل مربوط به «لولا ذلک لهلک الناس» می‌شود. نه تفضل در اینکه چون تو روزه گرفتی، بدل از روزه ماه مبارک، مجزی می‌شود.

شاگرد: ای می‌تواند تفضلی مانند «آمنا بفضلک و لاتعاملنا بعدلک» باشد. یعنی تفضلی باشد که خصوص این نباشد. اگر اصل تفضل خدا به بندگانش نباشد.

استاد: نشد! آنها می‌گویند «انت لاتدری». می‌خواهیم به آنها جواب بدهیم. آنها گفته‌اند «انت لاتدری»، بعد حضرت می‌گویند «لولا ذلک»؛ یعنی اگر این تفضل نبود، انت لاتدری درست می‌شود؟! باید جواب اشکال آنها داده شود. آنها می‌گویند تو امتثال کردی و نمی‌دانستی... .

شاگرد: حضرت اصل جواب را گفتند و تمام شد؛ یعنی به نیت شعبان می‌گیری و درست است. با این جمله جواب آنها تمام می‌شود. یعنی شرط نیست که حتماً باید «تدری» باشد. ولی این قسمت آخر ناظر به‌خصوص آن نیست. می‌گوید این از موارد تفضل است که با ضمیمه آن به تفضلات دیگر، اگر نباشد، لهلک الناس.

شاگرد۲: در روایت ابتدا در مورد کسی صحبت می‌کنیم که نمی‌دانسته و به قصد ماه شعبان روزه گرفته، بعد یک دفعه کلام را از آن سوق بدهیم و بخواهیم در مورد اصل تفضل حرف بزنیم؟! این بیان زائد می‌خواهد. درست است که در حد احتمال می‌توان گفت. ولی کلام در روزه خاص جلو می‌رود، اما

یک دفعه بگویی م در اصل تفضل حرف میزند. خب این بیان زائد میخواهد.

استاد: بله، من فرمایش شما را به این صورت توضیح میدهم که وقتی برای یک موردی، تعلیل به توسعه و هلاک الناس میآید، خود مورد باید فرد اجلای تعلیل باشد، نه فرد اخفای آن. اینجا که نه هلاک الناسی هست، و نه تفضلی است که ربطی به «انت لاتدری» ندارد، ولی چون شارع کلی آن را گفته، حال اینجا را هم شامل میشود! و حال آنکه وقتی برای یک موردی تعلیل میآورند، باید انطباق آن تعلیل بر خصوص آن مورد روشن باشد. لذا من هم از همینجا شروع کردم و ایشان هم از همینجا خدشه کردند که لازم نکرده که فرد مورد در همه خصوصیات و شئونات همه تعلیل، اجلی باشد. کافی است که کبری کلی باشد و شمول آن بر مورد بر نحو شمول ضمیمههای باشد.

شاگرد: ایشان تا قبل از «ولولا» قبول دارد اما از اینجا میخواهد آن را به اصل توسعه برگرداند. من عرض میکنم سیاقی که تا اینجا یک چیز است، اما یک دفعه بخواهید آن را عوض کنید، این عوض کردن بیان اجلی میخواهد.

شاگرد۲: یعنی اصل تفضل خداوند را میگوید، نه در یک مورد.

شاگرد: تفضل یک جا خودش را بهصورت بدلیت نشان میدهد، در جای دیگر بهصورت دیگر نشان میدهد.

استاد: ببینید اگر بهصورت بدلیت نشان دهد، دیگر «لولا ذلک» نیست. یعنی لولا بدل قرار دادن خدا لهلک الناس؟! درحالیکه آنها گفتند «و انت لاتدری».

شاگرد: ایشان میخواهد در یک جاهایی که اصل تفضل را بهصورت بدل قرار دادند، در جاهای دیگری بهصورت دیگری نشان میدهد. یعنی تفضل خدای متعال در هر جایی خودش را به یک صورت نشان میدهد. ولی دراینصورت، میتوان گفت که همه موارد از لحاظ نکته تفضل هیچ اشتراکی ندارند. آن چیزی که شما گفتید به ملاک و مناط تفضل ارتباط پیدا میکند. اما آن چیزی که ایشان میگویند این است که نیازی نیست مناط تفضل یک چیز باشد. یک جا مناط تفضل این است که بدل قرار دهد و در یک جا تفضل این است که عفو کند و ... .

استاد: طبق بیان ایشان، میتوانیم فرمایششان را تا اصل اشکال آنها ببریم یا نه؟ به روایت برگردیم. اشکال آنها این بود «صمت و انت لاتدری»... .

شاگرد: زیر همینجا باید خط بکشیم.

استاد: این را که قبلاً عرض کرده بودم. میخواستم آن چیزی که میخ شروع است را بگویم. امروز «هلک» را بهعنوان نقطه آغاز گفتم. نه اینکه زیر «لاتدری» خط نکشیم. آن را در جلسات قبل عرض کرده بودم. درست میفرمایید. میخواستم بهعنوان نقطه شروع در آن دور فهم یک کلام و آن جایی که آغاز میکنیم قرار دهیم، تا محتملات دیگر ضعیف شود.

در این فرمایش ایشان ببینید تا آن اشکال میروید یا نه. من به این صورت تقریر کردم؛ لولا ذلک لهلک الناس؛ «لولا» یعنی لولا التوسعة و التفضل لهلک الناس. تفضلی هم بود که شامل بدل قرار دادن شارع میشود. توسعی است که بهمعنای اجزاء هم میشود. خب همین را هم به اشکال آنها میبریم. گفتیم آنها میگویند «صمت و انت لاتدری» یعنی «امتثلت و انت لاتدری» و حال آنکه باید امتثال کنی و انت تعلم. مگر این را نگفتند؟ شما میگویید توسعه در جمیع موارد است. وقتی امتثال کردی و انت لاتعلم، شارع در آن جا بدل قرار میدهد. نه اینکه در حال لاتدری، امتثال تو ثبوتا امتثال واقعی است. شارع در اینجا برای آن بدل قرار میدهد. این موافق ارتکاز شما است یا نه؟ یعنی کسانی که با «لاتدری» اشکال کردند، میگفتند که امتثال باید

مونطو به علم تو باشد. حضرت هم می‌گویند خب مشکلی نیست؛ هر کجا که علم ندارید خدا برای آن بدل جعل می‌کند. این مواقع ارتکاز است؟

> 51:00

شاگرد: نه، من به این صورت تقریر نمی‌کنم.

استاد: در پیشرفت فرمایش ایشان عرض کردم. جلوی این احتمال من را چه چیزی می‌گیرد؟ شما گفتی خلاف ارتکاز است. چرا خلاف ارتکاز است؟ و حال آنکه حضرت می‌خواهند بگویند اینها چه اشکال پوچی کرده‌اند. می‌گویند «صمت و انت لاتدری»، خب فضل خدا که خیلی است، هر کجا لاتدری باشد، برای آن بدل قرار می‌دهد.

شاگرد: هر کجا «لاتدری» در صوم باشد.

استاد: نه.

شاگرد: من می‌گویم چون مقابل شیخ تنها می‌تواند به صوم بزند، به همین خاطر عرض می‌کنم. نمی‌خواهم بگویم کلام شیخ درست است، بلکه می‌خواهم بگویم کلام شیخ می‌تواند جواب بدهد که در خصوص این مورد این تفضل است... .

شاگرد۲: در صوم بدل قرار می‌دهد، در نماز عفو قرار می‌دهد، در نجاساتی که به حدی نمی‌رسد معفویت قرار می‌دهد... .

استاد: این مبتنی بر این می‌شود که کسانی که گفتند «صمت و انت لاتدری»، زیر کلمه صوم خط می‌کشیدند ای زیر کلمه لاتدری؟ می‌گفتند انما انت صمت؛ روزه گرفته‌ای. روزه فرق می‌کند. باید انت تدری باشد. مقصود آنها این بود ای آنها یک قاعده کلی می‌گفتند؟ از باب یکی از واجبات صوم را می‌گفتند. ارتکاز شما از حرف آنها چیست؟ اگر روی صوم تأکید می‌کردند فرمایش مرحوم شیخ هم می‌شود. اما وقتی شما در عرف عام عبارت را می‌خوانید، می‌گویند «صمت و انت لاتدری»، آنها می‌خواهند روی «لاتدری» تأکید بکنند. نه این‌که بگویند «لاتدری» آن در جاهای دیگر است و فعلاً روی صوم کار داریم. اگر این جور باشد، می‌رسد که مرحوم شیخ چطور می‌خواهند به صوم بزنند؟

نقش مقاصد حاکم بر ذهن متکلم و تناسب حکم و موضوع در شناخت مراد

شاگرد: در مواردی‌که در روایات، لحن، ظهورساز است، باید چه کار کرد؟ با اصالة العدم که نمی‌توان کار کرد.

استاد: ببینید در اینجا مقاصدی که حاکم بر ذهن گوینده است را در نظر می‌گیریم. در اینجا چرا لاتدری به ذهن عرف می‌آید؟ چون می‌بینیم آن چه که می‌تواند برای عدم اعتداد قرینیت داشته باشد، چیست. می‌گوید اعتداد نکن، چرا نکن؟ صوم بوده؟! به ذهن نمی‌آید که صوم بوده. چون می‌گوید «انت لاتدری». ذهن عرف فوری می‌گوید که من در اینجا یک چیزی دارم که مخرب است. مخرب این است که چون صوم است؟ ای مخرب این است که نیت است و «انت لاتدری»؟ به همین دلیل است که ذهن عرف سریع سراغ «انت لاتدری» می‌رود. وقتی «لاتدری» است، مرحوم شیخ نمی‌توانند بگویند که به صوم مربوط است. چون گوینده مربوط به صوم نگفته بود. حرف گوینده و اشکال گوینده مربوط به تخریب «انت لاتدری» در امتثال بود.

ضرورت تدوین مبادی ظهور و استظهار در اصول

شاگرد: کلاً با این لفظ چه کار می‌کنید؟ در برخی از روایات لفظی را به کار برده که ظهورساز می‌شود.

استاد: این برای بحثی در اصول است که باید مبادی استظهار تبیین شود. به گمانم اگر این جهت تقویت شود و در اصول فصل مشبعی در علم اصول بیاید که مبادی ظهور و استظهار را بیان کند، دراین‌صورت سریع می‌توان اینها را اعمال کنید. مانند سنگ محکی که بر طلا می‌زنند، فوری محک بزنید به بدنه کلام و قرائنی که در کلام موجود است. ما باید «یرمی» را قرینه قرار دهیم ای ... . هر کدام از آن جا چه محتملاتی دارد و چه مرجوحیت‌هایی. یکی از مهمترینهای آنها تناسب حکم و موضوع است. در مانحن فیه قصد گوینده از القاء کلام مهم است. گوینده در اینجا می‌خواهد تخریب کند. تخریب کردن مناسب «انت لاتدری» است یا مناسب صوم است؟

والحمد لله رب العالمین